

[سرایت اجمال خاص به عام 1](#_Toc94379985)

[اجمال سرایت خاص منفصل به عام در اقل و اکثر 1](#_Toc94379986)

[بیان سوم برای سرایت اجمال: بیان مرحوم صدر 1](#_Toc94379987)

[اشکال فنی استاد به بیان مرحوم صدر 2](#_Toc94379988)

[اشکال عرفی استاد به بیان مرحوم صدر 2](#_Toc94379989)

[مثال فقهی 3](#_Toc94379990)

[نکته اول 3](#_Toc94379991)

[نکته دوم 3](#_Toc94379992)

[ملاک اتصال و انفصال 4](#_Toc94379993)

**موضوع**: بررسی کلمات /حجیت عام در ما عدای خاص /عام وخاص

# سرایت اجمال خاص به عام

## اجمال سرایت خاص منفصل به عام در اقل و اکثر

بحث در مورد این بود اگر مخصص مجمل شد و مردد بین اقل و اکثر شد اجمالش به عام سرایت نمی­کند. کلام به بیان سومی که توهم شده عام از حجیت نسبت به اکثر ساقط می­شود، منتهی شد.

### بیان سوم برای سرایت اجمال: بیان مرحوم صدر

با توجه به دو مبنا سرایت اجمال نتیجه گرفته شده است: یک مبنا در عام وخاص است: دلالت ادات عموم بر عموم نیاز به مقدمات حکمت در مدخول دارد. اگر مقدمات حکمت در مدخول ادات جاری شد و مدخول ادات لا بشرط شد، ادات موجب استعیاب می­شود. اگر مدخول مهمل شد، باید به قدر متیقن اخذ شود و استیعاب استفاده نمی­شود.

یک مبنا هم در باب مطلق و مقید است: یکی از مقدمات حکم عدم قرینه بر خلاف است. نزاعی مطرح است: بعضی مثل مرحوم آخوند می­گویند عدم بیان بر خلاف در مقام تخاطب ملاک است تا ظهور اطلاقی منعقد شود. بیان منفصل مانع از حجیت ظهور است. بعضی مثل مرحوم شیخ انصاری و مرحوم نائینی قائل هستند به این که مقید منفصل کشف می­کند از اول مولا در مقام بیان نبوده و از اول اطلاقی منعقد شده است. لذا یکی از مقدمات حکمت طبق این مبنا عدم البیان الی الابد است.

مقتضای این دو مبنا این است: در مقام قائل به اجمال می­شویم. مثلا می­گوید: اکرم کل عالم، بعد گفت: لا تکرم الفساق من العلما و معنای فساق هم معلوم نیست. در اینجا عام مجمل می­شود چرا که خاص منفصل کشف می­کند که نسبت به مرتکب صغیره در مقام بیان نبوده است و شبهه مصداقیه است. نسبت به قدر متیقن که حجت است و نسبت به اکثر شک داریم که در مقام بیان بوده است یا نه، اطلاق منعقد نمی­شود چرا که باید احراز شود در مقام بیان بوده است.

خلاصه: بعد از آمدن مخصص منفصل نسبت به آنچه که حجت است احراز می­کنیم که در مقام بیان نبوده است و اطلاقی نسبت به قدر متیقن منعقد نشده است و نسبت به اکثر هم شک داریم که در مقام بیان بوده یا نه، اطلاق منعقد نمی­شود و در نتیجه عموم هم که متوقف بر اطلاق است، عموم منعقد نمی­شود. این همان معنای اجمال خطاب است.

#### اشکال فنی استاد به بیان مرحوم صدر

به نظر ما با توجه به پذیرش دو مبنا باز هم اجمال سرایت نمی­کند. بیان مطلب: همه از جمله مرحوم شیخ انصاری قبول دارند که اصل این است متکلم در مقام بیان باشد. این اصل ظاهر حال است. ظاهر حال هر کسی که حرف می­زند می­خواهد بیان کند و اجمال و اهمال گویی نیاز به قرینه دارد.

مولا وقتی که گفت: اکرم کل عالم و اصل این بود که در مقام بیان است و بیانی تا قبل از خاص نیاورده بود ما گفتیم اطلاق منعقد است و در نتیجه عموم هم منعقد است. بعد که بیان آمد نسبت به قدر متیقن کشف می­کنیم که در مقام بیان نبوده است. اما نسبت به اکثر که مشکوک است اصل عدم بیان جاری می­شود. شک داریم نسبت به مرتکب صغیره در مقام بیان بوده یا نه، اصل جاری است در نتیجه نسبت به مرتکب صغیره مقدمات حکمت تمام است و در نهایت عموم تمام است.

و مما یوید ذلک، مرحوم نائینی از کسانی است که هر دو مبنا را قبول دارد ولی قائل است به این که اجمال خاص در محل کلام به عام سرایت نمی­کند. ممکن است شما بگویید از مبنایش غلفت کرده است ولی در حد موید موثر است.

#### اشکال عرفی استاد به بیان مرحوم صدر

اضف الی ذلک: این بیانات فن و علم و تخصص است. ما باید عرف را در خطابات ملاحظه کنیم. زیرا بحث ظهورات است و مرجع در این گونه موراد عرف است. اگر عامی القا شد و بعد مخصص آمد و مردد بین اقل و اکثر بود در این جا ابنا محاوره در اکثر که شک دارند، عام را مجمل نمی­بینند. شاید نکته آن این باشد که مردم از مبین به واسطه یک مجملی رفع ید نمی­کنند.

لذا فرقی بین مخصص منفصل و بین جایی که مخصص نیست ولی اگر ضمیمه و متصل بشود اجمال آور است، نیست. نکته همین است که بیان شد. عرف از مبین به کلام مجمل رفع ید نمی­کند. اگر نگوییم که مبین را موجب رفع اجمال مجمل می­دانند که مرحوم آخوند در یک جا حداقل این مطلب را بیان می­کند. حالا این مطلب اخیر ادعا است ولی اصل عدم سرایت اجمال را عرف حکم می­کند.

#### مثال فقهی

مثلا آیه شریفه «من بعد وصیه یوصی بها او دین» به سهام در باب ارث ضمیمه شده است. حالا اگر این فقره مجمل شد و نمی­دانیم که ملکیت را می­خواهد ضیق کند یا می­خواهد بگوید در وقت برداشت سهام، اول دین و وصیت را عمل کنید. آیه مجمل می­شود و نمی­توانیم بفهمیم ملکیت منوط به ادای دین است و قبل از ادای دین ملکیت برای ورثه نیامده که مرحوم خویی این مطلب را فرموده یا این که به مجرد موت ورثه مالک می­شوند و قید ملیکت نیست بلکه می­خواهد بگوید اول به دین و وصیت بپردازید. در این صورت روایات مبینه را اخذ می­کنیم وظاهرشان انتقال ملکیت است.

#### نکته اول

بحث سرایت در غیر از عام وخاص جاری است. این که در اینجا مطرح می­شود به خاطر این که یکی از مصادیق این بحث، عام و خاص است. این مطلب کلیت دارد یعنی در هر بیان مجملی که اگر متصل می­شد اجمال آورد بود، اجمالش به مبین سرایت نمی­کند.

#### نکته دوم

در این جا که بحث تردد مفهوم در اقل و اکثر مطرح می­شود، خصوصیت ندارد. مفهوم خاص مردد بین اقل اکثر است. مثل معنای فاسق. این مهم نیست. مهم همان اقل و اکثر است. دوران امر است که خارج اقل باشد یا اکثر، حالا می­خواهد مفهوم اقل و اکثر باشد یا این که مصداق اقل و اکثر باشد یا اصلا اشکال در دلالت نیست بلکه دوران امر بین اقل و اکثر در خارج از جهت سندی باشد. مهم خارج شده و مشکوک الخروج است. اگر یقین به بیان منفصل داریم و مصادیقی که اسمش اقل است و یقین داریم که خارج است و مصادیقی که اسمش اکثر است و مشکوک الخروج است، این مطلب جاری است. ممکن است از لحاظ مفهوم متباین باشند.

مرحوم صدر فرموده است: فسق مردد بین دو معنای متباین است. معنای فسق مرتکب عصیان نیست بلکه به معنای مرتد و خروج از دین است. نمی­دانیم مراد از لا تکرم الفساق من العلما، اقل و خروج از دین است یا شامل مخالفت عملی و عصیان هم شده است و در عین حال در خارج اقل واکثر هستند بین خصوص مرتد و مطلق العصیان و لو این که مرتد نشده باشد.

یا مثلا دو روایت داشته باشیم و یقین داریم یکی حجیت ندارد. یکی می­گوید لا تکرم الفساق که مفهومش روشن است و یکی می­گوید لا تکرم المرتکب الکبیره که این هم مفهومش روشن است. قدر متیقن این است که مرتکب کبیره خارج شده است و شک در خروج مرتکب صغیره شده است.

مهم این است که ما بعد از آمدن بیان، یقیین داشته باشیم که بعضی از افراد خارج شده است و شک در بعضی از موارد داشته باشیم. شک در تخصیص زائد است و مرجع عموم است. دقت کنید بحث جایی است که متصل نباشد.

## ملاک اتصال و انفصال

سوالی باقی می­ماند و آن این است که میزان در اتصال و انفصال چیست؟ در بعضی از موارد واضح است. مثلا گفته است: اکرم العلما الا الفساق، در این جا هر چند که الا هست و بعضی به معنای استثنیت می­گرفتند ولی معلوم است که یک معنا به ذهن می­آید. در اکرم العلما العدول که واضح تر است. کما این که اگر یک عام در یک مجلس و خاص در مجلس دیگر بیاید منفصل است.

شبهه این است که عام و خاص را در یک مجلس گفته و خاص که بیان شده در یک جمله مستقل گفته شده خصوصا که اگر بین آنها یک جمله معترضه هم گفته باشد. مثلا بگوید: اکرم کل عالم و بگوید من خیلی ارادت به علما دارم و بعد بگوید لا تکرم الفساق من العلما.

متصل و منفصل به معنای لغوی نیست تا ملاک قرار دهیم بلکه اصطلاح اصولیون است. به نظر می­آید که مثال مذکور متصل باشد. مثلا اکرم کل عالم حفظهم الله و لا تکرم الفساق من العلما، مردم می­گویند یک مطلب را فهماند. مخصص متصل چیزی است که موجب تحدید مراد تفهیمی و محلقات کلام به حساب می­آید. هر چند که اکرم کل عالم معنایش روشن است ولی اگر کسی بگوید چه چیزی را گفت شما می­گویید صبر کنید تا اخرش تمام بشود. به گونه ای که اگر لا تکرم الفساق من العلما مجمل شد، مردم می­گویند نفهمیدیم چه گفت.

پس متصل دو خصوصیت دارد: یکی تحدید تفهیم است. موضوعی که درموردش صحبت می­کند محدود به فراغ از کلام است. قدیمی ها که می­گفتند: للمتکلم ان یلحق بکلامه ما دام متشاغلا، مراد این است که مادامی که مشغول همان موضوع است. بله؛ اگر از موضوع علما دست بردارد و مشغول به فقرا بشود و بگوید لا تکرم الفساق من العلما، نسبت به اکرم کل عالم، منفصل حساب می­شود.

به نظر می­آید جمله معترضه تا زمانی که مشغول به بیان همان موضوع است مانع از اتصال نمی­شود. مثلا اول می­گوید اکرم کل عالم. بعد می­گوید علما این خصوصیت را دارند و...... بعد می­گوید لا تکرم الفساق من العلما، هنوز متصل است. اگر شک بشود باز هم اجمال سرایت می­کند. مثلا اگر بعد از چند جمله گفت لا تکرم بعضهم، اجمال دارد و سرایت می­کند.